



غلامرضا کلی زواره

تولد و تحصیلات

در یکی از روزهای سال ۱۲۶۷ ه.ق، مطابق با ۱۲۳۰ ه.ش، محمد علی نجف آبادی صاحب فرزندى شد که او را محمد حسن نامید و چون او در سنین بعد توانست مقامات علمی و معنوی به دست آورد، به محمد حسن عالم معروف گردید.

وی پس از سپری کردن ایام کودکی و گذرانیدن معلومات علوم دینی و آشنایی با زبان و ادبیات فارسی و عربی، به اصفهان هجرت کرد تا در حوزه این شهر از محضر عالمانی وارسته همچون: آیه الله سید محمد

باقر درچه‌ای، جهانگیر خان قشقایی، آخوند کاشی و حاج میرزا بدیع درب امامی بهره‌مند گردد.^۱

وی سپس تصمیم گرفت به عتبات عراق برود تا در حوزه نجف تحصیلات خود را تکمیل کند.

در حوزه نجف

در ایامی که محمد حسن به نجف عزیمت کرد، شخصیت برجسته آخوند خراسانی به حوزه این شهر فروغ و حرارت می‌بخشید؛ همان مُدرّس وارسته‌ای که از اعظام مدرّسین

۱. سیمای دانشوران، حسنعلی خزانلی، ص ۱۲۷.

در علم اصول بود و به صاحب کفایه معروف می‌باشد.^۱ محمد حسن همراه با کاروانی از فضلا و دانشوران که هر کدام ناموری پر آوازه در فقه و سایر علوم گردیدند، ایسن مجلس پر فیض را درک کرد. مجلس درس این استاد بسیار برایش پر جاذبه و پُر بار بود؛ چرا که آخوند در جودت ذهن و استقامت فهم بی نظیر و در نیروی بیان و کیفیت انتقال مطالب مهارتی ویژه داشت.

آیه الله عالم نجف آبادی در جوار بارگاه امیر مؤمنان علیه السلام این توفیق را نیز به دست آورد که به حوزه درسی مرجع عالی قدر، سید محمد کاظم یزدی زاه یابد و از پرتو کمالات و فضایل وی بهره جوید. این مجلس پر فیض، وسیع، جامع و نافع بود و شاگردان متعددی در آن حاضر می شدند. آیه الله یزدی با نظم خاصی در جلسه درس حاضر می گردید و ضمن مباحث علمی در عرصه های فقه و اصول، جان تشنه طالبان علم و معرفت را سیراب می کرد. ذکر نکات اخلاقی در لابه لای درس در تزکیه حاضران بسیار مؤثر بود.^۲

شفا با تربیت امام حسین علیه السلام یک بار که عالم نجف آبادی مشغول بحث و درس بود و مشتاقانه به کمالات علمی خود می افزود، دچار کسالت شدیدی گردید و حالش هر لحظه رو به وخامت می رفت؛ به نحوی که درمان بیماری وی از سیر طبیعی و با معالجات طبیبان امکان پذیر نبود و اطرفیان از بهبود او احساس ناامیدی و یأس کردند. خودش در خاطره ای می گوید: «بر اثر شدت تب، گاهی بیهوش می شدم و در مواقعی به هوش می آمدم. یکی از دوستان که مرا پرستاری می کرد، شنیده بود عالم زاهد، آیه الله حاج علی محمد نجف آبادی، مقداری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را دارد. او به منزل معظم له رفته و از وی خواسته بود قدری از آن را بدهد تا من بخورم و شفا یابم؛ زیرا طبق روایات معتبر تربت آن حضرت وسیله ای برای شفای بیماران است.^۳

۱. احسن الودیعة، صص ۱۴۶-۱۴۸.

۲. سید محمد کاظم یزدی فقیه دور اندیش، مرتضی بذرافشان، ص ۳۹؛ سیمای دانشوران، ص ۱۲۸.

۳. ر.ک: بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵.

چنان اشتها یافت که همه جا نقل محافل و نقل مجالس گشته و برای مدت زیادی در خاطره‌ها مانده بود. حتی ایشان یادآور شده است: «با آیه الله بروجردی در درس آخوند خراسانی شرکت می‌کردیم و چون آن مرجع بزرگ به قم آمد، زمانی تصمیم گرفتیم با عده‌ای از دوستان به دیدن ایشان برویم. وقتی به محضرشان رسیدیم، من نمی‌دانستم که آیا آیه الله بروجردی به یاد دارند که در درس آخوند همراه ما بوده‌اند یا خیر؟ دوستان مرا معرفی کردند و ناگهان آیه الله بروجردی فرمودند: بله، نظرم هست؛ «الْمُسْتَنْفَى بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ». این را که فرمودند، از حضور ذهنشان شگفت زده شدم.^۱

احتیاط در مصرف سهم امام

حاج شیخ محمد حسن عالم می‌گوید: «مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین مامقانی که از اهالی ففقاز و از مراجع بزرگ نجف به شمار می‌رفت،

او مقداری از آن تربت مقدس را داده بود که با آداب ویژه‌ای در آب ریخته و حل نموده و به من داده بودند. من که نیمه جانی داشتم، ناگهان چشمان خود را گشودم و مشاهده کردم دوستان در اطراف بسترم حلقه زده‌اند. خوب که دقیق شدم و آنان را شناختم، ماجرای بیماری و تربت امام حسین علیه السلام را برایم شرح دادند. کم کم در خود احساس نیرو و نشاط کردم و حرکتی به خود دادم و نشستم و بعد هم بر روی پاهای خود ایستادم و یقین کردم که به برکت تربت و مقدس خامس آل علیهم السلام شفا یافته‌ام. حالت معنوی خاصی یافتم و در این حال، به اطرافیان گفتم: از حجره‌ام بیرون روید؛ چون می‌خواهم زیارت عاشورا بخوانم. آنها پذیرفتند و پراکنده شدند. من درب حجره را بستم و بدون احساس ضعف با یک نوع شادمانی روحانی که قابل وصف کردن نمی‌باشد، مشغول خواندن زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام شدم.»

ماجرای شفا یافتن آن خطیب پارسا توسط تربت امام حسین علیه السلام در نجف

۱. ناگفته‌های عارفان، دفتر دوم، محمد جواد نور محمدی، صص ۷۹-۸۰؛ شهید جاوید، صالحی نجف آبادی، ص ۳۵۸؛ سیمای دانشوران، صص ۱۳۱-۱۳۲.

صبحها در صحن امیر المؤمنین علیه السلام در نجف اشرف نماز می خواند. در آن زمان اهالی آذربایجان و قفقاز تابستانها به نجف می آمدند و وجوهات خود را به ایشان تحویل می دادند. آن مرجع بزرگ بعد از نماز صبح به مدرسه صدر و دیگر مدارس می آمد و به هر حجره ای که می رسید، در می زد و می گفت: پولی رسیده است؛ اگر احتیاج دارید، بردارید و هر کسی بر حسب نیاز، مبلغی بر می داشت.

در یکی از روزها که ایشان فهمیده بود طلبه ای به حوزه نجف وارد شده است، نزد ما آمد و جویای احوال من شد و گفت پولی رسیده است؛ هر چه می خواهید، بردارید و کیسه ای به من داد. از برداشتن پول امتناع کردم و افزودم: طلبه ای هستم که الحمد لله مخارجم رسیده است. متوجه شد که در مصرف سهم امام احتیاط می کنم. در این حال، خطاب به من گفت: خیلی خوب است. من هم چنین می کنم و از سهم امام مصرف نمی کنم. همان طور که در حجره ما بود، جزوه ای نظرش را جلب کرد. پرسید: ماجرای آن چیست؟ گفتم:

تقریرات درس استادام است. ایشان بررسی اجمالی نمود و سؤال کرد: خط شماست؟ گفتم: بله. فرمود: خوش خط می نویسید! کتابی دارم که پیش نویس است و می خواهم آن را پاکنویس کنم؛ ولی باید کسی این کار را بکند. کتابش شرح «شرایع الاسلام» محقق حلی بود که نامش را «شرایع الاحلام» گذاشته بود. در هر حال، قرار شد در ایامی که وقت دارم، آن را بنگارم. در مدتی که آنجا بودم، سه یا چهار جلدش را پاکنویس کردم و حقوقی که ایشان به من می داد، به خوبی برای مخارجم کفایت می کرد.^۱

آیه الله ابراهیم امینی می گوید: «مرحوم حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی از راه منبر و سخنرانی امرار معاش می کرد و سهم امام مصرف نمی نمود؛ حتی مرحوم آیه الله سید جمال گلپایگانی که در نجف به سر می برد، برایش نوشت که شما اجازه دارید از جانب من سهم امام را تملک

۱. حکایت پارسایی، محمد جواد نوری محمدی، ص ۱۱۶؛ ناگفته های عارفان، ج ۲، صص ۸۱-۸۲

آثار تربیتی فراوانی بر شاگردان داشت. در کتاب طهارت، بحث احکام میت و یا در مسائل حج و ادعیه هنگام احرام و تلبیه‌ها، حالت گریه و تأثر داشت.

مکرر به طلاب تذکر می‌داد: «از نمی‌دانم گفتن، خجالت نکشید.» و تأکید می‌کرد: «شما نباید تصور کنید مثل مردم عادی هستید؛ وابستگی شما به دین و اولیای الهی موجب رعایت یک سری از ملاحظات می‌گردد که برای همه طلاب توجه به آنها ضرورت دارد و به دلیل رسالتی که بر دوش دارید، قلمروی دارید که نباید از آن تجاوز کنید و به برخی شئون پای‌بند باشید!»^۳

یکی از شاگردانش که اکثر کتاب لمعه را نزد وی خوانده است، می‌گوید: «بیش از استفاده علمی، از وی استفاده تربیتی می‌کردیم. به هر مناسبتی طلبه‌ها

نمایید و در زندگی خود مصرف کنید؛ ولی ایشان باز هم اجتناب می‌کرد. از طرف آیه الله بروجردی مبلغی برای ایشان فرستاده بودند که صرف زندگی خود و طلاب کند. بعد از یک سال اغلب وجوهات را برگردانیده و گفته بود: شخصاً مصرف نمی‌کنم و در این مدت هم موفق شدم مقداری از آن را به سید محتاجی بدهم.»^۱

در کسوت تدریس

عالم نجف آبادی پس از درک محضر پر فیض اساتید نجف و استفاده از افادات علمی و فقهی مراجع بلند پایه عراق و رسیدن به مقام اجتهاد، به ایران بازگشت و مشغول تدریس گردید و بسیاری از طلاب و شیفتگان علم به درسش حاضر شدند و پیوسته از پرتو دانش و فضیلت او بهره می‌بردند.^۲

ایشان در تدریس علاوه بر مباحث فقهی و علمی، مواعظ اخلاقی مهم و ارزنده‌ای را مطرح می‌کرد که شیوه‌ای بسیار اثر گذار بود؛ به علاوه، لطافت روحی ویژه‌ای در هنگام افاضه داشت و به همین دلیل، گاه هنگام درس منقلب می‌گردید و می‌گریست و این حالت وی

۱. مجله پیام انقلاب، ش ۱۰۴، ۲۹ بهمن ۱۳۶۴، مصاحبه با آیه الله ابراهیم امینی؛ حکایت پارسایی، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. دیباچه‌ای بر دیار نون، علی یزدانی نجف آبادی.

۳. مصاحبه حجة الاسلام والمسلمین محمد جواد نور محمدی با حاج آقا هادی طباطبایی در حوزه علمیه نجف آباد، دهم دی ماه ۱۳۷۳.

دیگر نقاط بود. آیه الله ابراهیم امینی که از پرتو افاضات علمی و اخلاقی وی استفاده کرده است، در وصفش می گوید: «محمد حسن عالم نجف آبادی، مردی بود بسیار پاک، منزّه، اهل الله، زاهد، خوش اخلاق و مهربان. به آنچه می گفت، علی التحقیق عمل می کرد. با وجود آنکه مجتهدی برجسته بود و از دانشمندان اصفهان محسوب می گشت، به منبر می رفت و مردم را موعظه می نمود.»^۴

آیه الله مقتدایی نیز که محضر این عالم را درک کرده، از زهد و تقوایش سخن گفته و افزوده است: «عالم نجف آبادی یکی از اساتیدی بودند که واقعاً مدیون ایشان هستم و از وجود ایشان نه تنها در درس، بلکه از موعظه ها و نصیحتهای تربیتی که ایشان مقید بود در درسش داشته باشد و هم از کیفیت رفتار و برخورد و نیز رفت و آمدشان، استفاده

را موعظه می نمود و چون موعظش از دل بر می خاست، در عمق وجود آدمی اثر می گذاشت. اصرار داشت انس با قرآن و عبادت و دعا را فراموش نکنید و خود را به این حالات عادت دهید و نگذارید چنین صبغه ای در وجودتان کم رنگ شود!»^۱

درس منظمی داشت و استفاده از فرصتها را بسیار جدی می گرفت و می گفت: «طلبه یا باید مشغول مذاکره علمی باشد یا مطالعه کند و احیاناً خود را به کاری فکری و عملی مشغول نماید و از فرصتهایی که دست یابی مجدد به آنها امکان ندارد، در جهت خودسازی، افزایش معرفت و ارتباط با خدا، بهره جوید.»^۲

عصرهای جمعه جلسه ای برای شاگردان داشت که اختصاصاً در آن به بحثهای اخلاقی و عرفانی می پرداخت. نکات جالبی را که مطرح می کرد، در خودسازی حاضران مؤثر بود و آنان را شدیداً منقلب می نمود.^۳

شاگردان

محضر درس آن جناب محفل حضور طلاب فاضل و محترم اصفهان و

۱. خاطرات آیه الله مقتدایی، ناگفته های

عارفان، ج ۲، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۱۹۵.

۳. ناصح صالح، از نگارنده، ص ۲۱۲.

۴. پاسداران اسلام (آیه الله ابراهیم امینی)، مجله

پیام انقلاب، ش ۱۰۴، صص ۱۶-۱۷.

شایانی بردم»^۱

حالات معنوی

تذکره نویسان از فضایل انسانی و خصال برجسته او سخن گفته و لب به تمجید مقامات عالی او گشوده‌اند. سید مصلح الدین مهدوی از وی به عنوان عالم عادل، زاهد مُتقی، فقیه مجتهد و از مدرّسین و ائمه جماعات اصفهان نام می‌برد که مورد وثوق و احترام تمام طبقات بوده است.^۲

دکتر سید محمد باقر کتابی از او به عنوان دانشمند وارسته و فقیه عادل یاد می‌کند و می‌افزاید: «اکثر مردم به او ارادت می‌روزیدند. در تدریس شرح لمعه معروف‌ترین استاد اصفهان محسوب می‌گردید. بارها دیده بودم که برای تدریس وضو می‌ساخت و جمعی کثیر از طلاب از محضرش استفاده می‌کردند»^۳

عالم نجف آبادی تقید ویژه‌ای داشت که نماز را در اول وقت اقامه کند و هنگام اذان صبح در سنین کهولت برای جماعت به مسجد حاضر می‌گردید و پس از برپایی نماز در یک جلسه انس که حالت عرفانی و اخلاقی داشت، حضور

می‌یافت. گاهی خود نیز در نماز جماعت حاج آقا رحیم ارباب حاضر می‌گردید. به دلیل تقید به دائم الوضو بودن، در فصول سرد با آب یخ وضو می‌ساخت و به همین دلیل، پوست دستش مشکل پیدا کرده بود؛ ولی هیچ گلایه‌ای نداشت.^۴

در مسجدی در خیابان عباس آباد نماز می‌خواند و همان جا هم در منزلی سکونت داشت. در این خیابان، بیمارستانی متعلق به کازرونیها وجود داشت و هر کس از طلاب که هزینه درمان نداشت، شیخ محمد حسن نامه می‌نوشت که او را رایگان درمان کنند. جاذبه‌هایش در اعمال و رفتارش با مردم چنان بود که مهندسین و پزشکان به ایشان ارادت داشتند و در نمازش حاضر می‌گردیدند.^۵

او مقید بود نان زکات داده بخورد.
حجة الاسلام حاج شیخ جعفر

۱. ناگفته‌های عارفان، ج ۲، ص ۷۷.
۲. مختصری از تاریخچه محله خواجو و تاریخ ساختمان حمام شریف، سید مصلح الدین مهدوی، ص ۵۵.
۳. رجال اصفهان، ص ۲۲۹.
۴. ناگفته‌های عارفان، ج ۲، صص ۷۸-۷۹.
۵. همان، ص ۱۷۷.

در گوشه‌ای دیدم. برای عرض خیر مقدم به حضورش رفتم، اما وی را نیافتم. با اعجاب فراوان آن شب را به نیابت از ایشان به زیارت و دعا مشغول شدم.^۳

بر منبر و عظ

عالم نجف آبادی با وجود مقامات علمی و کمالات فقهی و برخوردار از درجه اجتهاد، برای وعظ و ارشاد مردم به منبر می‌رفت و سخنانش متکی بر آیات و روایات بود و از دلی مطمئن سرچشمه می‌گرفت.

در مدرسه جده بزرگ جلسه‌ای برقرار بود که حاج آقا رحیم ارباب و حاج میرزا علی آقا شیرازی در آن حاضر بودند. عالم نجف آبادی در این مجلس به منبر رفت و حاضران را به تقوا و صیانت نفس دعوت نمود و از قیامت و حساب بندگان و اوضاع برزخ و معاد سخن گفت. در این میان، حاج میرزا علی

عالم، فرزند وی نقل کرده است: پدرم زمانی می‌گفت: «وقتی نماز شب می‌خوانم، نوری از قلبم ساطع می‌شود که همه چیز را با آن می‌بینم.»^۱

برای خود زندگی ساده، توأم با قناعت و زهد برگزیده بود و به طلاب هم سفارش می‌کرد: «اهل تجمل نباشید و ساده زندگی کنید!» در منزل محقری روزگار می‌گذرانید. کسانی در طلب منزلی مناسب برایش بودند؛ ولی نپذیرفت و در همان خانه چشم از جهان فرو بست.^۲

دکتر رضا عالم زاده می‌گوید: «در سنین جوانی پدر و مادرم در مشهد به سر می‌بردند و در آن حال، من در اصفهان به زیارت حاج میرزا علی آقا نایل گشتم و به حکم مؤانستی که با پدرم داشت، مرا مورد ملاحظت قرار داد و فرمود: دیشب بابایت پای ضریح امام رضا علیه السلام برای من زیارت خواند. برایم شگفت‌آور بود که حاجی از کجا خبر دارد و تا این قضیه مراجعت پدر مسکوت ماند تا آنکه ماجرا را برای پدرم تعریف کردم. او با تعجب گفت: آن شب که به حرم امام هشتم رفتم، ناگهان حاج میرزا علی آقارا

۱. همان، ص ۱۹۷؛ سیمای دانشوران، ص ۱۲۸.

۲. ناگفته‌های عارفان، ج ۲، ص ۸۵؛ ناصح صالح، ص ۲۱۲ و ۳۲۸؛ حکایت پارسایی، ص ۱۱۳.

۳. رجال اصفهان، ص ۲۲۹؛ ناصح صالح، ص ۲۱۵ و ۳۴۰؛ درس اخلاق ابراهیم امینی، ۱۳۸۳/۱/۲۵ (۲۲ صفر ۱۴۲۵).

منبر رفتن عادی. در خاتمه مصیبت حضرت علی اصغر را خواند. شگفت آنکه او همه چیز را فراموش کرده بود، اما ذکر قرآن و یاد خدا و آخرت از خاطرش نرفته بود؛ زیرا با جان و وجودش آمیخته و تمام توجهش به سوی حق تعالی معطوف بود.^۱

رحلت

سرانجام این مرد خدا در شب سه شنبه هیجدهم ربیع الاول سال ۱۳۸۴ ه. ق مطابق با مرداد ماه سال ۱۳۴۴ ه. ش چشم از سرای فانی بر بست و به جهان ابدی کوچ کرد. پیکرش پس از تشییعی با شکوه و با حضور علما و طلاب و انبوهی از اқشار مردم در تکیه کازرونی تخت فولاد اصفهان دفن گردید.

تقریرات فقهی و اصولی اساتیدش و نیز کتابی تحت عنوان «فضیلة السیادة و فضائل السادات» از آثار او می باشد که کتاب اخیر به زینت طبع آراسته شده است.^۲

آقا که خود مردم را موعظه می نمود، به شدت منقلب شد و همراه حاج آقا رحیم ارباب اشک می ریخت. حالت ویژه این دو عالم در آن جلسه به قدری جذبه داشت که حاضران را تحت تأثیر قرار داد. این سه شخصیت بزرگ با هم مأنوس بودند و هر کدام در جلسات وعظ دیگری حضور می یافتند.

چون احداث مسجد کازرونی به پایان رسید، این عالم زاهد امامت آن را عهده دار گردید و معمولاً پس از نماز جماعت به منبر می رفت و مسائل مذهبی، اخلاق و احکام را برای نمازگزاران به زبانی ساده بیان می کرد.

در اواخر عمر با وجود آنکه حالت فراموشی به وی دست داده و حتی اطرافیان را نمی شناخت، در حالی که در رختخواب آرمیده بود، برای آنان که به عیادتش می آمدند، نکاتی اخلاقی را مطرح می کرد. آیه الله امینی می گوید: «در همین ایام به دیدنش رفتم و هر چه خود را معرفی کردم، مرا نشناخت؛ اما پس از تلاوت آیه ای از قرآن به تفسیر آن پرداخت که حدود نیم ساعت موعظه اش طول کشید؛ درست مانند یک

۱. ناصح صالح، صص ۲۱۵-۲۱۶.

۲. سیمای دانشوران، ص ۱۳۲؛ تاریخ تخت فولاد، سید مصلح الدین مهدوی، ص ۱۷۲.